

جواب: اولاً الگو بودن پیامبران و ائمه علیهم السلام به این معنی است که باید سایر مردم در رفتار و کردار و گفتار تا حد امکان از آنها پیروی نمایند و سعی کنند به آنها نزدیک شوند. و در این جهت فرقی نیست که منشأ کردار و گفتار آنها چه انگیزه‌ای باشد. و فرقی در این جهت میان عصمت و عدم آن نیست بلکه باید گفت: همین الگو و اسوه قرار گرفتن آنها از سوی خداوند متعال یک دلیل عقلی روشنی است بر لزوم عصمت آنان زیرا کسی که در او کمترین احتمال اشتباه و لغزش باشد نمی‌تواند از جانب خداوند بعنوان الگو برای جامعه مؤمنین معرفی شود، چون اشتباه و گناه او موجب انحراف و سقوط همه پیروانش می‌شود آن هم با حجت الهی. و ممکن نیست خداوند خود برای مردمی که هر روز به دستور او «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» می‌گویند یک راه منحرف و جاده خطا و الگوی گناهکار یا اشتباه کاری قرار دهد. این اقراء به جهل بلکه اضلال و گمراه کردن مؤمنین است، و این با حکمت و رحمت و عدل الهی منافات دارد که خود فرموده است «وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ» او هیچ‌گاه مؤمنان را به گمراهی سوق نمی‌دهد.



عصمت و الگو بودن انبیاء

بنابراین اسوه بودن انبیاء و ائمه علیهم السلام بزرگترین دلیل بر عصمت آنهاست حتی از اشتباه و خطا. و پاسخی دندان شکن است به آنان که گمان دارند عصمت آنها منحصرأ در مورد بیان احکام است. زیرا طبق دستور به تأسی و پیروی از اعمال و رفتار آنان هرگونه عمل آنها حجتی است از سوی خداوند و دلیلی است بر مطابقت و محبت آن عمل پس حتی از اشتباه و خطا باید مبرأ و منزّه باشند.

چگونه معصومین الگوی بشریتند؟

سؤال: خداوند می‌فرماید: (ولکم فی رسول الله اسوة حسنة) یعنی پیامبر برای شما مؤمنان الگویی نیکو است. سؤال این است که چگونه می‌توانند پیامبران و ائمه (ع) الگوی ما باشند در حالی که آنها برای تزکیه خود هیچگونه سختی و محنتی را تحمل نفرموده‌اند و آنچه بدست آورده‌اند به کمک نیروی عصمت که منحصرأ از جانب پروردگار به آنها داده شده به دست آورده‌اند و همان گونه که خود فرموده‌اند عبادت آنها تنها برای شکر گذاری است نه برای مأمون بودن از آلودگی به گناه پس چگونه می‌توانند برای ما الگو باشند و چگونه ما می‌توانیم از آنها پیروی کنیم در حالی که ما از چنین نیروی محرومیم؟

(محمد باقر، ق. ک)

ثانیاً- انبیاء و ائمه علیهم السلام در راه رسیدن به مقامات قرب الهی، سختترین محنتها و مشکلترین رنجها و بیشترین مصیبتها را متحمل شده‌اند. و اگر تحمل آن شداند نبود به آن مقام قرب نائل نمی‌شدند. اگر رسید الشهداء علیه السلام آن همه مصیبت را نمی‌دید به آن مقام والا نمی‌رسید. چنین نیست که عصمت قلّه مقامات معنوی باشد و چون آنها به آن رسیده‌اند دیگر مقامی نمانده که آن را کسب نمایند بلکه آنها بیش از همه کس طالب کمال و مشتاق قرب الی الله و کسب معنویت‌اند. ولذا درجات و مراتب آنها مختلف است «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» ما برخی از پیامبران را بر برخی دیگر برتری دادیم.

اگر مقام عصمت نهایت و غایت کمال بشری بود باید همه انبیاء یکسان و در یک رتبه و مقام باشند زیرا از نظر عصمت اختلافی ندارند و همه به یک معنی و به یک اندازه معصومند ولی آنها بیش از همه کس برای دست یابی به قله کمال سعی و کوشش کرده اند و رنج و سختی تحمل نموده اند و به همین دلیل اسوه مؤمنان و الگوی طالبان کمالند. چگونه می توان گفت که انبیاء و اولیا برای رسیدن به مقامات خود هیچ گونه رنجی و زحمتی را تحمل نموده اند؟!

ثالثاً- عصمت در انبیاء موجب سلب اختیار نیست. آنها با اینکه دارای مقام عصمتند همه انگیزه های گناه را نیز دارند و در آنها هم غرائز انسانی موجود است ولی از گناه خودداری می کنند و در این خودداری از سوی خداوند مؤیدند. عصمت مرحله ای بالا و والا از عدالت است با این فرق که عدالت ملکه ای است اکتسابی و عصمت موهبتی است الهی. همان گونه که عادل با وجود انگیزه گناه خود نگهدار است و در این امر کاملاً مختار و آزادی باشد، همچنان معصوم نیز با کمال اختیار و آزادی از گناه خودداری می کند. و هیچ قوه قاهره ای او را باز نمی دارد بلکه به اختیار خود ترک می کند.

عصمت از آن جهت که مانع گناه است یک سبب واضح و روشن و یک دلیل منطقی دارد. معصوم از نظر عرفان و ایمان به خدا در بالاترین درجه است و ایمان مرحله ای بالاتر از علم است علم دانائی است ولی ایمان لمس و احساس است علم احتمال صد درصد است که هیچ احتمال خلاف در آن داده نمی شود و قابل کم و زیاد نیست ولی هر مطلبی که به آن علم کامل داشته باشیم اگر مورد احساس و لمس قرار بگیرد، یک بحالت دیگری در نفس خود احساس می کنیم و آن ایمان و اطمینان و یقین است. و این حالت شدت و ضعف دارد همه ما به وجود اتم علم و آگاهی داریم ولی بدون شک اگر آن را به رأی العین ببینیم به اطمینانمان افزوده می شود و اگر خود در شکافتن آن مباشرت داشته باشیم، اطمینان بیشتر و ایمان کاملتری به آن پیدامی شود و اگر حقیقت آن را بطور ملموس درک کنیم باز هم مرحله ای بالا تر است.

علم به وجود خدا ممکن است از راه فلسفه و برهان و نظر در آیات آفاق و انفس به حد کمال برسد و همچنین علم به

روز قیامت ولی آن گاه که پرده ها بالا رود و قیامت را لمس کنیم و خود را در محضر الهی ببینیم بدون شک بر ایمان و اطمینان ما افزوده می شود. کسی نمی تواند ادعا کند که من چنان ایمانی دارم که با دیدن و لمس آن حقایق برایمانم افزوده نمی شود بجز خواص اولیای خدا. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «لو كشف الغطاء ما ازدت یقیناً» سخنی بسیار بزرگ و سنگین است و تنها کسی می تواند آن را ادعا کند که پرده ای در برابر دیدگان او نیست (اگر پرده ها بالا رود بر یقین من افزوده نمی گردد).

و فرمود: «من خدائی را که نبینم نمی پرستم... چشمان سر خدارانمی بینند ولی دلها با حقیقت ایمان او را لمس می کنند». کسی که چنین ایمان و اطمینانی داشته باشد، ایمان بخدا و به صفات جلال و جمال او قطعاً همیشه او را - آن گونه که صفات حسنی جلوه گر جمال او است - حاضر و ناظر بر کوچکترین حرکت و خطور قلب بلکه بر ناخود آگاه خویش می بیند «يعلم السر و اخصی» نهان هارامی داند بلکه مخفی تر از آنها را نیز می داند مخفی تر از سر شاید انگیزه های ناخود آگاه باشد. طبیعی است که با چنین نظارت مستمر و با چنان قدرت و احاطه ای هیچ حرکتی از آنان بجز آن چه مورد رضای او است صادر نمی شود. کسی که غیب عالم را می بیند و وجهه ملکوتی اعمال را مشاهده می کند «و كذلك نرى ابراهيم ملكوت السموات و الارض و لیکون من المؤمنین» و چنان بود که ابراهیم علیه السلام را ملکوت آسمانها و زمین ارائه دادیم تا از صاحبان یقین و اطمینان باشد. چنین کسی غیبت را چیزی بجز خوردن مردار نمی بیند و لذا حضرت رسول صلی الله علیه و آله به آن دونفر که غیبت کردند فرمود: «انها شفتها» بخورید از این لاشه مردار. او بادیده جان بینش جان عالم را می بیند و با چشم ملکوتی مشاهده می کند که اینان لاشخورند.

کاملاً روشن و واضح است که با چنین دید و چنان اطمینان، گناهی از آنها سر نمی زند ولی با کمال اختیار. همچنانکه هر مؤمنی به همان درجه و رتبه ای که از ایمان برخوردار است از گناه اجتناب می کند در عین حال با کمال اختیار خودداری می نماید.

بنابراین الگو بودن آنها برای ما بسیار روشن است ما مانند نابینایان از بینائی آنها استفاده می کنیم. شب، تاریک و راه

پرخاطر و مارا همپمایان شکوره، بهترین و مطمئنترین راه همین است که پاجای پای آنها بگذاریم. اگر بر این امر اصرار داشته باشیم بدون شک لغزش ما بسیار کم خواهد بود.

و اما این که گفته‌اید: پیامبران و ائمه علیهم السلام عبادت را تنها برای شکر نعمت انجام می‌دهند، صحیح است ولی مانیز باید چنین باشیم و شکر گزار این همه نعمت بی پایان باشیم. مگر ما آن چه داریم از پیش خود داریم؟! مگر عقل و نیرویی که داریم نعمت الهی نیست؟! بنابراین همه باید عبادت را به عنوان شکر انجام دهیم و اختصاص به انبیاء ندارد.



انحصار عصمت

سؤال: عصمت انبیاء و ائمه علیهم السلام بدون شک نه به دلیل نیروی غیبی بازدارنده است و نه به دلیل خصوصیتی در ساختار وجودی آنها زیرا اگر چنین باشد مردم حق دارند به رهبر خود بگویند: «ما هم اگر جای تو بودیم چون تو بودیم» پس حتماً به دلیل نوع پیشش و درجه ایمان و یقین آنهاست. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آیا برای سایر مردم چنین امکانی وجود ندارد که به همان درجه از یقین و ایمان برسند؟ اگر این امکان نیست باز آن اشکال پیش می‌آید که چرا این لیاقت و قابلیت تنها در آنهاست و دیگران محرومند. و اگر هست پس معصوم الزاماً منحصر در انبیاء و ائمه علیهم السلام نیست.

(اسفهان ع. ناصری)

جواب: در مورد نیروی غیبی بازدارنده ممکن است گفته شود: در دوران کودکی نگهدارنده آن انسانهای ممتاز از هر عیب و نقصی همان نیروی غیبی است. امیرالمؤمنین علیه السلام درباره رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است: «وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ لَدُنْ كَانَتْ فَطِيمًا أَكْثَرَ مَلَائِكَةٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسْلُكُ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَمَحَاسِنِ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ لَيْلَهُ وَنَهَارَهُ» یعنی از آن روز که از شیر باز داشته شد خداوند عظیمترین ملک از ملائکه خود را با او قرین و همراه نمود که روز و شب او را در راه کرامت و بهترین سجایای اخلاقی جهان می‌برد...» دقت کنید! نقرموده است او را راهنمایی می‌کرد بلکه او را می‌برد. و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل شده است که در دوران کودکی مکرر متوجه این معنی شده است که یک نیروی غیبی او را از کارهای نامناسب باز می‌داشت. البته همان گونه که گذشت ظاهراً این امر اختصاص به دوران کودکی آن حضرت داشته است و مربوط به جهاتی است که از نظر اخلاقی و عرفی برای کسی که می‌خواهد در آینده بزرگترین رهبر جامعه انسانیت باشد مناسب نبوده است.

و ظاهراً این مطلب اختصاص به آن حضرت نداشته است. ما معتقدیم که ائمه علیهم السلام در دوران کودکی نیز از خطا و لغزش معصوم بوده‌اند و حتماً همین نیروی غیبی آنها را نگه می‌داشته و بعضی از آنها در همان دوران کودکی به امامت رسیدند حضرت امام محمد جواد علیه السلام در هفت سالگی و حضرت مهدی عجل الله فرجه در پنج سالگی امام شدند. از انبیا نیز به صراحت آیه قرآن حضرت عیسی علیه السلام در کودکی به پیامبری مبعوث شد. آن حضرت در حالی که نوزاد یک روزه بود به مردم معترض که مادر پاک و مطهرش را مسود می‌تهدت و انتقاد قرار دادند خطاب کرد و فرمود: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا» من بنده خدایم. خدا بر من کتاب آسمانی نازل فرموده و مرا پیامبر قرار داده است. و درباره حضرت یحیی علیه السلام در قرآن آمده است: «وَأَتَيْنَاهُ الْحِكْمَ صَبِيًّا» حکم تفسیر شده است به فهم و درایت و علم و همچنین به نبوت. هر کدام از اینها باشد امری است غیر عادی که در دوران کودکی به او عطا فرمود.

عنایت خداوند به انبیاء و ائمه علیهم السلام از اول ولادت

بلکه پیش از ولادت یک امر آشکار و روشن است. قضیه حضرت موسی علیه السلام در قرآن که بتفصیل ذکر شده گواه این مدعا است. ولادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خانه کعبه و با آن همه اعجاز نشانه واضحی از آن عنایت است و اینها همه نشانگر این معنی است که این انسانهای پاک از روز اول تحت عنایت خاص الهی قرار داشته اند و لذا از آنها تعبیر به مخلصین (بفتح لام) شده است مخلص (بکسر لام) بمعنای کسی است که بدون شائبه ریا خدرا عبادت می کند ولی مخلص بفتح لام بمعنای کسی است که خداوند او را خالص قرار داده است. و از همین جامطلب دوم نیز تا حدودی روشن می شود. آری! می توان گفت: ساختمان وجودی آنها نیز با سایر مردم فرق دارد. و در روایات بسیار آمده است که سرشت محمد و آل محمد صلی الله علیهم اجمعین با سایر مردم مختلف است. در زیارت جامعه می خوانیم: «خَلَقَكُمُ اللهُ أَنْوَارًا فَجَعَلَكُمْ بَعْشَرَهُ مُّحَدِّثِينَ» منظور از سرشت این جسم خاکی نیست بلکه آن روح انسانی است که حقیقت انسان همان است و اختلاف عظیمی که در خصائص روانی انسانهاست، نشانگر اختلاف آن حقیقت است. «النَّاسُ مَعَادِنٌ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ» مردم همانند فلزات مختلف (طلا و نقره) متفاوتند.

گرچه بصورت ظاهر اختلاف انسانها تنها در عوارض و ظواهر است و ماهیت آنها یکی است ولی اگر دقت شود امر برعکس است و آنچه مایه وحدت و تشابه است امری عرضی و ظاهری است و آن همین جسم خاکی است. و آنچه حقیقت و ذات انسان است مختلف است. و لذا گفته اند: هر انسانی نوع مستقلی است، و در روایت است که در روز قیامت که پرده هابالامی رود و حقایق روشن می شود بعضی به صورت خوک و بعضی به صورت میمون و بعضی به صورتهای دیگر محسوس می شوند. آنجا حقیقت پوست می اندازد و برهنه می شود.

و اما این سخن اعتراض آمیز که چرا خداوند به ما آن خصائص ذاتی را نداده، سخنی بی مورد است زیرا در خلقت و تکوین هیچ جای اعتراض نیست؛ آن چه داریم از فضل خداست نه از استحقاق ما. همانگونه که عقل و نیروی اراده و اختیار موهبتی است الهی به انسانها، عصمت، رسالت و امامت نیز موهبتی است الهی. خداوند در مورد رهبران یهود که بر نبوت رسول اکرم

صلی الله علیه وآله وسلم رشک می بردند و با علم و آگاهی انکار حق می نمودند می فرماید: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ» آیارشک می برند بر دیگران بر آن چه خداوند بر آنها تفضل فرموده است؟ و آیات دیگر نیز بسیار است که نبوت را فضل و عنایت خاص الهی می داند که به هر که بخواهد تفضل می فرماید: «ذَلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ».

اصولاً این آرزو که کاش من بجای پیامبر بودم آرزوی امری است محال زیرا با فرض اختلاف سرشت همان گونه که محال است یک گو سفند، انسان بشود و محال است سنگ، جاندار بشود، محال است یک انسان عادی جای پیامبر را بگیرد. در واقع این آرزو مانند این است که بگویند ای کاش من نبودم و بجای من یک پیامبر به وجود می آمد. زیرا آن «من» که در پیامبر است ذاتاً با «من» افراد معمولی متفاوت است. و هیچ ماهیتی تبدیل به ماهیت دیگر نمی شود. اگر یک انسان آرزو کند که یک فرشته باشد تنها آرزوی نابودی خویش و به وجود آمدن یک فرشته را کرده است. و اگر این مطلب را پذیرفیم که طینت و سرشت انبیاء با سایر مردم اختلاف دارد آرزوی رسیدن به مقام آنان نیز نظیر آرزوی ملک شدن خواهد بود.

البته این مطلب را نیز باید توجه داشته باشیم که اخبار طینت منافاتی با اختیار ندارد. نه بالا بودن طینت انبیاء و ائمه علیهم السلام موجب سلب اختیار از آنان است و نه اختلافهای دیگری که در سرشت مردم است موجب اجبار بریدی یا خوبی است. همچنانکه بدون شک عوامل ارثی و محیط اجتماعی و خانوادگی و تحریز درونی در انگیزه انسانی مؤثر است و در روند زندگی اونقش بسیار مهمی دارد ولی اختیار را از او سلب نمی کند.

و اما مطلب سومی که در سؤال آمده و آن استناد عصمت به درجه ایمان و بینش آنهاست بطور اختصار پیرامون آن در پاسخ سؤال پیشین سخنی داشتیم. اشکالی که شما بر این احتمال دارید این است که آیا سایر مردم آن لیاقت را دارند که به همان درجه از ایمان برسند یا نه؟ در صورت اول معصومین منحصر به انبیاء و ائمه علیهم السلام نخواهند بود و در صورت دوم باز همان اشکال سابق پیش می آید.

بقیه در صفحه ۴۹

بقیه از سن رسول خدا و خدیجه هنگام ازدواج

وآله لازواجه وهو اثنتا عشرة اوقیه ونشّ. وعلی تمام الخمسمائه...»^{۲۴}.

یعنی من صدق او را همان قرار دادم که رسول خدا (ص) به زنانش بذل فرمود و آن دوازده وقیه و نیم بود که تمامی پانصد درهم بر ذمه من است...

- ۱- ۲۰۱ - الصحيح من السيرة ج ۱ ص ۱۲۶ . ۳ - تاریخ تحلیلی اسلام ص ۳۱ - ۳۲ .
- ۴ - مناقب آل ابیطالب - ط قم - ج ۱ ص ۱۵۹ . ۵ - بحار الانوار ج ۱۶ ص ۱۰ و ص ۱۲ .
- ۶ - الاستغاثه ج ۱ ص ۷۰ . ۷ - الصحيح من السيرة ج ۱ ص ۱۲۲ - ۱۲۶ .
- ۸ - قاموس الرجال ج ۱۰ ص ۴۳۱ . ۹ - الطبقات الکبری ج ۱ ص ۱۳۳ .
- ۱۰ - بحار الانوار ج ۱۶ ص ۱۹ . و تاریخ طبری ج ۲ ص ۳۶ .
- ۱۱ - برای اطلاع بیشتر می توانید به کتاب الصحيح من السيرة ج ۱ ص ۱۱۳ به بعد نیز مراجعه کنید .
- ۱۲ - فروع کافی ج ۲ ص ۱۹ و ۲۰ من لایحضره الفقیه ج ۳ ص ۳۹۷ .
- ۱۳ - غرائب راوندی ص ۱۸۷ .
- ۱۴ - لفظ «قل» در اینجا از قیلوله بمعنای استراحت در چاشت گرفته شده، و برخی که شاید معنای آن را نفهمیده اند «لام» را تبدیل به «میم» کرده و «مقم» ضبط کرده اند، و خصوصیت وقت چاشت ظاهراً بدانجهت بوده که در شهر مکه غالباً هوا گرم و خصوصاً ساعت چاشت را تا نزدیک غروب در خانه ها به استراحت می گذرانده اند و آنگاه برای حوائج خود از خانه خارج می شده اند .
- ۱۵ و ۱۶ - بحار الانوار ج ۱۶ ص ۱۰ و ۱۲ و ۱۹ . ۱۷ - سیره حلبیه ج ۱ ص ۱۶۵ .
- ۱۸ - سیره حلبیه ج ۱ ص ۱۶۵ و سیره ابن هشام ج ۱ ص ۱۹۰ و سیره المصطفی ص ۶۰ .
- ۱۹ - بحار الانوار ج ۱۶ ص ۱۹ . و سیره النبی ج ۱ ص ۲۰۶ .
- ۲۰ - منتقى القول ص ۱۳۹ گ . ۲۱ - بحار الانوار ج ۱۰۳ ص ۳۴۷ به بعد .
- ۲۲ - اعلام الوری ص ۱۴۷ . یعنی مهر خدیجه دوازده وقیه و نیم بود چنانچه مهریه زنان دیگر آنحضرت نیز همین مقدار بود .
- ۲۳ - معانی الاخبار ص ۲۹۴ . فروع کافی ج ۲ ص ۲۰ .
- ۲۴ - من لایحضره الفقیه ج ۳ ص ۳۹۸ .

مهریه مجموع آنها بود.^{۲۰}

نگارنده گوید: روایاتی که در باب «مهرالسنه» آمده همان روایت پانصد درهم را تأیید می کنند، چنانچه در چند حدیث با اندک اختلافی آمده که امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند:

«ما تزوج رسول الله - صلى الله عليه وآله - شيئاً من بناته ولا تزوج شيئاً من نسائه على أكثر من اثني عشر اوقیه ونشّ یعنی نصف اوقیه»^{۲۱}.

یعنی تزویج نکرد رسول خدا (ص) هیچیک از دختران خود و نه هیچیک از زنانش را به بیش از دوازده وقیه و نیم.

و طبرسی (ره) در اعلام الوری گوید: «... ومهرها اثنتا عشرة اوقیه ونشّ وكذلك مهر سایر نساؤه»^{۲۲}.

و در روایت امام صادق علیه السلام اینگونه است که فرمود: «ما تزوج رسول الله - صلى الله عليه وآله - شيئاً من نسائه ولا تزوج شيئاً من بناته على أكثر من اثني عشر اوقیه ونشّ، والاقویه اربعون درهما، والنشّ عشرون درهما»^{۲۳}.

و در داستان ازدواج حضرت جواد الائمه علیه السلام با دختر مأمون عباسی نیز آمده که فرمود:

«... وبذلت لها من الصداق ما بذله رسول الله - صلى الله عليه وآله -»

بقیه از پرسش و پاسخ

در پاسخ به این اشکال می گوئیم: عقلاً هیچ مانعی ندارد که انسانهای دیگر با علم و عمل صالح و جهاد بانفس به آن درجه از ایمان برسند که هیچ گناهی از آنان سرزنزد ولی عصمت تنها این نیست. زیرا اولاً معصوم طبق عقیده مادر دوران کودکی نیز هیچ عمل ناشایستی از او سر نمی زند و ثانیاً آنها حتی از روی اشتباه نیز مرتکب عمل ناشایستی نمی شوند و عصمت از خطا دلیلی بجز تأیید الهی ندارد. حتی آنان که عصمت از خطا در موضوعات

برای آنان قائل نیستند ولی در این جهت توافق دارند که آنان معصوم از خطا در بیان احکامند زیرا در غیر این صورت نمی توان به گفته آنان اعتماد کرد. و ثالثاً عصمت برای آنان از نظر عقلی الزامی است یعنی باید باشد زیرا در غیر این صورت نمی توانند الگوی بشریت باشند. ولی برای دیگران الزاماً عصمت از گناه عمدی نیز حاصل نمی شود بلکه یک امر احتمالی است. بنابراین معصومینی که باید معصوم باشند منحصر در آنان است. و همچنین معصومین از خطا و معصومین در تمام مدت عمر منحصر در آنان است.